«تحسس» و «تجسس»، پی جویی از روی احتمال و از روی یقین

آنچه گذشت، فرمایش مرحوم قاضی سعید قمی بود. اصل لغت را، در جلس قبل پی جویی کردیم. یک احتمال در ذهن بنده هست که آن را مطرح می‌کنم. بنده، در عطف عام به خاص هیچ مشکلی ندارم. ولی سیاق عبارتی که امام معصوم علیه‌السلام می‌گویند، خیلی ذهن را کنجکاو می‌کند که آن را تأسیس بگیریم. اینکه راوی هم گفت: «کان یقول»، یعنی یک جلسه نبود که من بشنوم. در هر دو نقلش هست. این روایت بیست و نهم است. در صفحه پنجاه و نهم، در روایت هفدهم هم، همینطور است: «عن عبد اللّه بن جبير العبدي ، عن جعفر بن محمد عليهما السلام أنّه كان يقول ...». معلوم می‌شود این جمله را چندبار از حضرت علیه السلام شنیده است و الا نمی‌گوید: «کان یقول». «کان یقول» برای استمرار و تکرار است.

در آن منظرهای هم که امام علیه‌السلام با آن زندیق دارند، باز حضرت علیه السلام، همین را تکرار می‌کنند: «لایحس، ولایجس، ولایمس، و لایدرک بالحواس الخمس». این روایت دیگری است. مفصل هم هست. در منظره با زندیق داشتیم.

شاگرد: استمرار، یعنی موافق با تأسیس است؟

استاد: منظورم این است که امام علیه‌السلام جمله‌ای را زیاد تکرار می‌کردند و در روایت دیگر آمده است، غیر از معنای ظاهری موردی است که در واقعه‌ای، کسی یک چیزی گفته است و ایشان جواب می دهند؛ تفاوت می‌کند. وقتی أدب حضرت علیه السلام، بر تکرار یک جمله‌ای با همین سیاق است، تفاوت می‌کند. وقتی با همین سیاق است، ذهن را سراغ این می‌برد که چون گوینده، بزرگ است و عبارتی را به این سیاق تکرار فرموده است، ولو ظاهر عرفی آن و ذهنهایی که آن علو گوینده را ندارد و تفنن و تأکید را می‌فهمد، منافاتی ندارد که گوینده تأسیس را قصد کرده باشد. لذا ذهنم درگیر این است که باید برای تأسیس یک وجه خوبی بیاوریم. خیلی به ذهن دور می‌آید که عبارت وجه تأسیسی نداشته باشد، گمان بنده این است که وجه تاسیسی دارد. ولی اول باید فرمایش قاضی سعید را بفهمیم. بنده هم یک وجهی را عرض می‌کنم. ولی شما هم جا دارد که درباره‌اش فکر بکنید.

بنده لغت «حس»، «جس» و «مس» را گفتم. الآن هم پی آنها را می‌گیریم. ولی در این وجه تأسیس که می‌خواهم، بگویم، می‌خواهم از یکی - دو کاربرد آنها استفاده کنم. در جلس قبل هم مقدم آن گفتم. کاربردی است که ذهن شما از این کاربرد زود تأسیس را برداشت می‌کند.

در «لا یحس»، از همان آیه شریفه «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ [1]» استفاده می‌کنم. این کاربرد را در ذهنتان حاضر کنید. چه می‌گوییم؟ اصلاً آنها نمی‌دانند در مصر یوسف هست یا نیست.

پس تحسس، به‌دنبال چیزی رفتن به محض احتمال است. شاید بشود، شاید برخورد بشود. عنایت و دقت نیست. شما در یک شهری وارد می‌شوید و می‌گویید شاید در این شهر بزرگانی از علماء و اولیاء باشند. اما یک وقتی به یک شهری می‌روید و می‌دانید یکی از بزرگان در اینجا هست.

این فرق می‌کند. «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»[2]؛ کسانی در اینجا هستند و می‌خواهند به دنبالشان برگردند. در تجسس، می‌داند یک خبری هست و آن را پیجویی می‌کند.

پس «تحسس»، به محض احتمال به دنبال بودن است. اما «تجسس»، نظیر «جوس» است. «جوس»، اجوف واوی است. «جسس» مضاعف است. در اشتقاق کبیر، معنای این دو خیلی نزدیک به هم است. «جس» این است که شما با دقت – نه با محض علی الاحتمال - و با ملاحظه‌های لطیف و با حدة نظر، به‌دنبال یک چیزی می‌روید. این «جس» است. چطور گاهی ذره‌بین بر می‌دارید و به دنبال چیزی می‌گردید، می‌کروسکوپ بر می‌دارید و پیجویی می‌کنید، تلسکوپ هم همینطور است. با یک دقت و ملاحظه‌ای، دنبال‌هروی می‌کنید. پس «جاسوا خلال الدیار» خیلی فرق دارد با «تحسسوا من یوسف». اینجا، با دقت و ملاحظه است؛ با اینکه می‌دانید در اینجا خبری هست، دارید به‌دنبال شیء خاص می‌گردید و ملاحظه کاری دارید. این هم «جس» است.

«مس» به معنای ارتباط گرفتن

«مس» چیست؟؛ «مس»، کاربردهای بسیاری زیادی در آیات دارد. بنده عرض کردم که حدود شصت و یک مورد است که در آیات شریفه به کار رفته است. هر کدام هم کاربرد بسیاری زیادی است که اگر روی هر آیه تأمل کنید، ذهن شما را مشغول می‌کند در استظهار از اینکه این «مس» به چه معنا است. نزدیکهای «مس» هم خیلی است. عرض کردم «مس» و «لمس» در اشتقاق کبیر خیلی نزدیک هستند.

بنده می‌خواهم از آیه شریفه، یک کاربردی را بررسی کنم تا ببینیم این «لامساس»ای که در اینجا آمده است را چطور معنا کنیم، تا با «لا ندرک بالحواس الخمس» یک تأسیس و یک نظم طبیعی تشکیل بدهد. اتفاقا در التحقیق، معمولاً ایشان آیات را می‌آورند؛ ولی این آیه معروف را نیاورده‌اند. سامری بعد از اینکه کارهایش را انجام داد، بعد از اینکه حضرت موسی علیه‌السلام برگشتند و ناراحت شدند و به او عتاب و خطاب کردند، به او فرمودند: «فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ»[3]. خُب، شاید یکی از بهترین معانیای که برای «لامساس» برای سامری گفته شده است، «لا تقترب منی» است. او حالت فراری پیدا کرده بود، با چند جور وجهی که در شرح حالش گفته‌اند، به او فرمود: به من نزدیک نشو. «مساس» یعنی نزدیک شدن و ارتباط گرفتن. «لا مساس»؛ به من نزدیک نشو، با من ارتباط نگیر. اصلاً سر به بیابان گذاشت و رفت تا کسی با او ارتباط نگیرد و کسی به او نزدیک نشود. در معنای آن «اقتراب» آمده است.

در این کاربرد، معنای «لا مساس» یعنی اقتراب در کارش نباشد. نزدیک نشود. «مساس» به‌معنای نزدیکی است. «لا یمسّه» را می‌گوییم برخورد است. اما «لا مساس» برخورد نیست. یک وجه دورش این است که بگویند یعنی دست به من نزن. او نمی‌گفت «لا مساس» یعنی به من دست نزن. این رسم نیست که وقتی به هر کسی برسند به او دست بزنند. وقتی هر کسی می‌آمد، او که می‌گفت «لامساس» یعنی «لا تقترب»، «لا تقرب»؛ جلو نیا، نزدیک نشو. نه اینکه به من دست نزن. این یک معنای کاربردی آن است. خود اقتراب چیز مهمی است. ارتباط گرفتن است. در کتابها اگر بررسی کنید، علماء زیاد گفته‌اند؛ مثلاً می‌گویند این روایت «لامساس له بهذا البحث». «هذا البحث لامساس له بذلک». «لامساس له» یعنی «لا ارتباط»، «لا اقتراب». یعنی ارتباطی با هم ندارند. «مساس» به‌معنای ارتباط گرفتن است.

شاگرد: این معنای مجازی آن نیست؟

استاد: خود همین تماس، وقتی شما می‌گویید با او تماس گرفتم، یک معنای مجازی است؟! شما از این مجاز می‌فهمید یا نمی‌فهمید؟؛ اگر «مس» را به این معنا بگیریم، درست است. این معنای لغوی آن می‌شود.

شاگرد: مماس وقتی می‌گویند، یعنی به هم چسبیده‌اند.

استاد: در اینکه آن کاربرد را دارد، حرفی نیست. صحبت سر این است که روح معنا چیست.

شاگرد: همین را عرض می‌کنم که در اینجا، چه دلیلی داریم که مجاز هست یا نیست؟

استاد: بنده در مقصودم مشکلی ندارم. چون وقتی یک کاربرد آوردم – تماس گرفتن، «لا مساس» یعنی «لا ارتباط» - و آن کاربرد را در عرف عرب ارائه دادم و معنای آن در ذهنمان جور آمد، همان کاربرد را می‌خواهم در فرمایش امام علیه السلام پیاده کنم و تأسیس را به پا کنم. شما می‌گویید مجاز است، می‌گویم: خُب!، الآن برای اینکه یک معنای تأسیس را به عبارت امام نسبت بدهیم، حتما دائر مدار استعمال امام در معنای حقیقی نیست. اگر شما بپذیرید که این کاربرد را دارد، فعلا برای مقصود من کافی است. ولی آن هم معنای لغوی خوبی است؛ یعنی ببینیم اصل «مس» چیست. در معنای لغوی آن به ذهن می‌آید که محور این کلماتی که ما به دنبالش هستیم، حرف سین است. «حس»، «جس» و «مس». این حرف سین را پیجویی کنیم که به چه معنا است.

محوریت سین در «حس»، «جس» و «مس» و «خمس»

آقای حسن جبل در مورد سین، معنای «امتداد بحدة و دقة» را گفته است. اما اینکه معنای «سین» چیست، خیلی کار بیشتری می‌خواهد. یعنی واقعا همه کاربردهای آن را باید بررسی کرد. الآن سین به‌عنوان یک حرف در زبان عربی کاربرد دارد. یک کلمه است؛ «سین و سوف»؛ یضرب و سیضرب. دقیقا این حرف دارد افاده معنا می‌کند. از حروف معانی است، صرفا حرف المبانی نیست. در استخراج، می‌توانید، بگویید: حرف المبانی است. مثلا «باء» این جور معانیی دارد. اما در سین و سوف، حرف المعانی است، نه حرف المبانی. حالا در مثل استخراج هم احتمالا می‌توانیم از حرف المبانی بودن درش بیاوریم. قبلا هم عرض کردم که کلا، حرف المبانیها را می‌توانید از مبانی بودن در بیاورید و حرف المعنی کنید. در یک دید مفصلتری به فقه اللغه می‌توانید این کار را بکنید. سین این کار را می‌کند. معنای صفیری که آقا فرمودند، در صفیر، استمرار و اتصال هست؛ جلو بردن است. «سیضرب» یعنی موقعیت الآن را دارید با یک زمانی به طرف جلو می‌کشید. حالا سین به چه معنا است، عرض کردم باید خیلی بحث کنیم. الآن به‌دنبال آن نیستم. ولی در کلماتی که الآن مورد بحث ما است، این سین کاره است.

جالب این است که حتی «خمس» در «و لایدرک بالحواس الخمس» همینطور است. در اشتقاق کبیر با «مس» همراه هستند. این احتمال در فرمایش امام معصوم علیه السلام می‌آید، دیگر خیلی پر رنگ می‌شود. اگر خود امام علیه‌السلام، کلام خودشان را تفسیر کنند، برای همین سین، در «خمس» هم معنا می‌آورند. اما ما سر در نمی‌آوریم.

بازگشت اعداد به‌معانی وصفی در لغت

دیدم نوع لغویین در مورد کلمه «خمس» گفته‌اند که اصل آن، یک عدد است. عدد هم که عدد است. خمس یعنی پنج. تنها لغوی که دیدم یک روشی به کار برده است تا در «خمس»، از یک معنا سراغ عدد

بیاید، همین آقای حسن جبل است. ایشان می‌گوید: اصل «خمس» عدد نیست. اصلش همین کف دست ما است. آن وقت از این چیز مجتمع که کف دست است، پنج انگشت رقیق در آمده است؛ به کلمۀ «خمّ»، سین را اضافه می‌کند و می‌گوید معنایش این است. بنابراین «خمس» یعنی این دستی که انگشتان از آن بیرون زده است. چون این پنج تا است، بعداً «خمس» شده است؛ عدد «خمس» از دست ما گرفته شده است. نه اینکه اصل «خمس» عدد باشد. اصل «خمس» عدد نیست. تا جایی که من دیدم، این حرف تنها از ایشان بود؛ التحقیق، مقایس، مفردات را دیدم. مفردات، جور واجور است. خیلی زیاد نیست؛ اما در مواردی که نسبتاً بد نیست، مفردات هنگامه می‌کند. راغب اینچنین است. گاهی در برخی از موارد خیلی هنگامه می‌کند. ولی در اینجا، همه گفته‌اند که اصل «خمس»، همان عدد است. ولی به گمانم تمام اسماء عدد، توصیفی است. ذهن خودتان را به اینکه اصلش یک عدد باشد، قانع نکنید. رابع، ربع، ثالث، ثلاث، اثنان، سابع، ثامن، همه اینها یک معانی وصفیای دارد، که به مناسبت، به آن عدد اطلاق شده است. حالا باید کاربردهایش را در بیاوریم. «خمس» هم همینطور است. مثل امام معصومی می‌خواهد که بگوید «خمس»ای که من گفتم، چه ارتباطی با این «سین»هایی که گفتم دارد. چون محور این است.

یکی از نقص‌های کار حسن جبل همین است. اگر شما به «مس» نگاه کنید و محور را سین قرار بدهید، با کتاب ایشان فاصله گرفته‌اید. چون کتاب ایشان تنها با حرف اول و دوم کار دارد. نباید این «خمس» را در سین ببینید؛ «ح»، را باید در حاء ببینید. ایشان به‌عنوان یک داده، استقلالاً بررسی می‌کند. این نقص کار است. یعنی ایشان زحمت کشیده است و جاده خوبی را صاف کرده است، اما اگر از آن جلوگیری نشود، خیلی ضربه می‌زند. خیلی باید مواظبت بشود. اینکه در اشتقاق کبیر، بیانات مفصل متخذ از آیات و روایات هست. این باید بر کتاب آقای حسن جبل حاکم بشود. نگذارد آن مضیقه‌هایی که در آن کتاب هست، جلوی تحقیقات بعدی فقه اللغة را بگیرد. این خیلی اهمیت دارد ولی کتاب ایشان خیلی کتاب خوبی است.

معنای «اساس»

شاگرد: اینکه می‌فرمایید در این کلمات سین محور است، از «اساسة» چه چیزی به ذهنتان می‌آید؟

استاد: «اساس، اوس، سیس، اس، اساس».

شاگرد: «اس» مثل کلمات «حس» و «خس» و «مس» است که سین در آخر کلمه قرار می‌گیرد. ولی «اساس» حرف اول و آخرش محوریت دارد، معنای «واو» هم ای عطف ای رجوع می‌گرفتیم.

استاد: اگر سین را به‌معنای استمرار بگیریم ...؛ خود صوتش هم انفجاری و انسدادی نیست، اصطکاکی است. می‌گویند حروف اصطکاکی هستند، نه حروف انسدادی و انفجاری. طبعش دال بر استمرار و نفوذ است. اگر این جور باشد، «اساس» خیلی خوب است. ببینید کارهایی هست که مقطعی است. زائل می‌شود، دثور دارد، بوار دارد، اما امر ساسی و اساس، یعنی مستمر است و از بین نمی‌رود. خود سیاست، یعنی یک تدبیری بزنید که نظم برقرار بشود. «اساسة العباد» یعنی کسانی که رهبری مستدام و مستمر پا بر جای غیر متذبذب بر عباد دارند. آقایی مستمر دارند.

شاگرد: در سیاست به نظر می‌رسد که معنایش به این صورت باشد؛ برگرداندن یک امور محکم به امور محکم دیگر است تا امر محکم دیگری را بنا بگذارد و به آن استمرار و استقرار بدهد. خود سین در کلماتی مثل «شسّ» به‌معنای زمین صلبی است که گویا یک تخته سنگ است. یا در همین «حس» و «مس» و «جس» به یک امر محکمی بر می‌گردند که در آن تزلزل نباشد.

استاد: ببینید لحن فرمایش شما این است که می‌خواهید در سین، معنای استحکام را بیاورید. اما اینکه چون در خود سین اصطکاک است و صفیرش امتداد دارد و منقطع نمی‌شود، استحکام

می‌بینی؟ ای چون مستمر است، از استمرار، استحکام در می‌آید؟؛ خیلی تفاوت است. چون محکم است، مستمر است؟ ای چون مستمر است، استحکام و محکمی هم دارد؟ ملاحظات تفاوت می‌کند. فرمایش شما به آن می‌رود. این باید بررسی بشود. عرض کردم: خود حرف سین، معتدل‌ترین حرف است. چون «س» شصت است، ءاء و نون هم شصت است. عینی زبر و بیانات هیچ‌کدام از حروف، برابر نیستند مگر سین. ظاهراً این را ذیل «یس» گفته‌اند. ءاء را ءاء خطاب گرفته‌اند. سین را اسم مبارک پیامبر خدا صلّی‌اللّه‌علی‌وآله گرفته‌اند. گفته‌اند: چرا خدای متعال اسم خاتم النبیین صلّی‌اللّه‌علی‌وآله را سین گذاشته است؟؛ به‌خاطر این‌که اعدل وجود است؛ در همه جهات اعدل المخلوقات است. لذا اسمشان سین شده است. چون سین به این صورت است. به نظرم اعتدال سین را ذیل این آیه دیدم.

شاگرد ۲: قبلاً برای سین، معنای استواء را می‌فرمودید.

استاد: بله، سَوّیٰ؛ واو و ائیش حرف علّه است. سوی، تسویه، سواء. خیلی از چیزها را ادام رفته است. ولی الآن پیچیده شود. مخصوصاً با امکاناتی که هست. در آیندهٔ نزدیک، خود شما باید دست به کار بشوید و کدنویس بشوید و سر در بیاورید. اگر نکنید، بعداً پشیمان می‌شوید. در سن جوانی هستید. اگر دست به کار بشوید، در آیندهٔ نزدیک، این اشتقاق کبیر را به نحو بسیار بالا می‌توانید از این سرعتی که دارند استفاده کنید. اگر شما بخواهید کاربرد سین را در تمام لغات عرب ببینید، خیلی کار می‌برد. اما وقتی شما کد بنویسید و به اطلاعات وسیعی که در هوش مصنوعی می‌آید، بدهید، در فاصلهٔ کوتاهی، همهٔ این‌ها را بررسی می‌کنید. اشتراکات و امتیازها را برای شما لیست می‌کند. به سرعت می‌توانید روی آن تدبیر بیشتری انجام بدهید. این‌ها خیلی کمک کار در این رشته است. لذا مقداری زود است که در مورد سین تصمیم‌گیری کنیم که آیا استحکام اصل است و استمرار لازمهٔ آن است؟ یا استمرار اصل است و لازمه‌اش استحکام است؟ چون هر مستمری، مستحکم هم هست.

شاگرد: معنای اعتدالی که فرمودید، باز هم استحکام را در پی دارد؟

استاد: بله؛ باید ببینیم خود اعتدال چگونه است. هر چیزی اعدل باشد، احکم است. در مزاج‌ها هم همین‌طور است؛ هر مزاجی که به اعتدال نزدیک‌تر است، عمرش و بقایش بیشتر است. هر مزاجی که از اعتدال دورتر است، زود از هم می‌پاشد. سیستمی در حال از هم پاشیدگی است. رو به از هم پاشیدگی است. چون اعتدال خودش را ندارد و رو به پاشیدگی می‌رود.

---

[1]. یوسف، آیهٔ ۸۷.

[2]. الاسراء، آیهٔ ۵.

[3]. طه، آیهٔ ۹۷.

بازبینی #2
ایجاد شده 30 دسامبر 2024 14:02:53 توسط ... .
به روزرسانی شده 31 دسامبر 2024 13:42:47 توسط ... .